

مخاطب» آقای حکایتی»

چاره‌ای جز خندیدن نداشت

به مناسبت ۱۱ مهر سالروز درگذشت عمران صلاحی

گروه فرهنگ



نوشتن یک طنز ماندنی از هر مسئله جاری روز، ویژگی منحصربه‌فرد عمران صلاحی بود. این جمله را زنده‌یاد منوچهر احترامی، ادیب و طنزپرداز شناخته شده کشورمان درباره ویژگی منحصربه‌فرد عمران صلاحی گفته و در ادامه‌اش آورده است: شاید کمتر افراد دست به قلم به این مسئله توجه داشته باشند؛ اما صلاحی با بازیگری ادبیات کلاسیک، از نو نوشتن و تفسیر آن، استفاده از شعرها، قصه‌ها و ضرب‌المثل‌های معروف، در بازسازی طنزآمیز مسائل روز تلاش می‌کرد و آن‌ها را عمیق می‌داد و به این ترتیب در خزانه فرهنگی مردم ماندگارشان کرد. عمران صلاحی، زاده یکم اسفند ۱۳۲۵، شاعر و نویسنده و مترجم ایرانی، از آن دست طنزپردازانی بود که در زندگی عادی نیز با جدی‌ترین مسائل سُر شوخی داشت، اما ناگفته پیداست که در ساحت ادبیات، زنده‌یاد صلاحی را به عنوان شاعری جدی نیز می‌شناسند. شاعری که چه در غزلسرایي و چه در شعر نیمایی از شناخته‌شده‌ترین شاعران دوران پس از انقلاب است، به‌ویژه در سال‌های حماسه‌سازی جنگ تحمیلی، اشعار و غزل‌های عمران صلاحی چنان بویی از خنگی می‌داد که مورد نظر منتقدان، اهالی فن و کارشناسان حوزه ادبیات قرار گرفته بود. عمران صلاحی گویی مانند یک نقشندر در حوزه نقد اجتماع با قلمی گیرا و در عین حال ساده و بی‌تکلف توانسته بود نبض شریان مخاطبان اجتماعی که در آن زیست می‌کند را به دست گیرد و با اسامی مختلفی همچون «پرو قراضه» و «پلاتکلیف» و «تمشک» و «پیت حلبی» گرفته تا «بیچه جوادیه» و «مراد مجبی» و «آب حوضی» و «اقم این سطور»، توانست سه دهه از درخشان‌ترین دوره ادبیات طنز کشورمان را به نام خود ثبت کند. پدا... مفتون امینی از نام‌آوران و پیش‌کسوتان شعر معاصر ایران با توجه به همین ویژگی‌ها درباره صلاحی گفته است: هیچ شاعری به اندازه او در معاشرت با مردم محبوبیت نداشت. درباره ویژگی‌های ادبیات عمران صلاحی چه در قالب آثار منشور و چه در ساحت آثار منظوم می‌توان به نگاه مستقل آثار او اشاره کرد. در حقیقت صلاحی قلمی ذکاوتمند و ادیبانی مخصوص به خود داشت، بدون آنکه مقلد کسی باشد کار خود را با همان زبان ساده و قلم تیزبین و نگاه هوشمند چنان پیش برد که در فاصله کوتاهی جای خود را میان مخاطبانش با همان رویکرد جدی یا طنز زنده‌اش باز کرد. طنز زنده‌یاد صلاحی، کسی که محمد شمس لنگرودی، شاعر پراوازه کشورمان درباره‌اش می‌گوید: فکر می‌کنم یکی از شاخص‌ترین شاعران طنزپرداز ما پس از مشروطیت بود و در قالب روایتی کاملاً جدی، چنان حق به‌جانب روایت می‌شد که مخاطب را ناخودآگاه در بزنگاهی قرار می‌داد که به جدیت و تلخی حوادث یا اتفاق‌ها و رویکردهای صلاحی در برابر مسائل جامعه‌چاره‌ای جز خندیدن نداشت! به همین سبب است که در حقیقت بخش مهمی از منتقدان ادبی سهم زیادی از آثار عمران صلاحی را در گونه «ادبیات گروتسک» -ادبیاتی که میان تلخی و شیرینی به روایت می‌پردازد- دسته‌بندی می‌کنند. صلاحی نخستین شعر خود را در مجله اطلاعات کودکان به سال ۱۳۴۰ چاپ کرد. او نوشتن را از مجله توفیق و به دنبال آشنایی با پرویز شاپور در سال ۱۳۴۵ آغاز کرد. سپس به سراغ پژوهش در حوزه طنز رفت و در سال ۱۳۴۹ کتاب «طنزآوران امروز ایران» را با همکاری بیژن اسدی‌پور منتشر کرد که مجموعه‌ای از طنزهای معاصر بود. صلاحی، شعر جدی هم می‌سرود و نخستین شعر او در قالب نیمایی در مجله خوشه به سردبیری احمد شاملو در سال ۱۳۴۷ منتشر شد. عمده شهرت او در سال‌هایی بود که برای مجلات روشنفکری «آدینه»، «دنیای سخن» و «کارنامه» مطالبی با عنوان «حالا حکایت ماست» می‌نوشت و از همان زمان صلاحی «آقای حکایتی» لقب گرفت.

در حالی که صلاحی فقط ۶۰سال از عمر خود را پشت سر گذاشته بود دست سرنوشت بر آن قرار گرفت که در یازدهم مهر ۱۳۸۵ به دلیل عارضه قلبی در بیمارستان توس تهران دارفانی را وداع گوید و دوستدارانش را با آثاری چون «گریه در آب»، «قطاری در مه»، «بستگاه بین راه»، «حالا حکایت ماست» و «شاید باور نکند!» و تنها بگذارد.

شعری از سروده‌های ماندگار زنده‌یاد عمران صلاحی درخت را به نام برگ بهار را به نام گل ستاره را به نام نور کوه را به نام سنگ دل شکفته مرا به نام عشق عشق را به نام درد مرا به نام کوچکم صدا بزن

ترانه باید ارزش ادبی داشته باشد



حسن علیشیری، شاعر، ترانه‌سرا و مترجم در گفت‌وگویی با خبرگزاری هنر ایران درباره وضعیت ترانه‌های دو دهه اخیر گفته است: باید تلاش کنیم ترانه‌ای بنویسیم که علاوه بر همراهی با موسیقی بتواند حرفی برای گفتن داشته باشد و از نظر ارزش‌های ادبی و هنری بررسی شود.

علیشیری با خوانندگانی همچون رضا یزدانی، زنده‌یاد ناصر عبدالهی، حامی، رستاک حلاج و مازیار فلاحتی به‌عنوان ترانه‌سرا همکاری داشته‌است. او در نشریات فرهنگی و هنری در زمینه نقد ترانه، موسیقی، سینما و ترجمه، قلم می‌زند و داوری جشنواره، ترانه‌سرایی

برای چندین تئاتر و فعالیت در رادیو را در پرونده کاری خود دارد.

تاکنون سه مجموعه ترانه از حسن علیشیری به نام‌های «می‌بوسمت ای ماه!» سال ۱۳۸۲ و «ما اهل هم بودیم...» سال ۱۳۹۳ و «تهران خصوصی ما» سال ۱۳۹۶منتشر شده‌است. او درباره انتشار مجموعه ترانه می‌گوید: تا پیش از دهه ۷۰، انتشار ترانه به صورت مکتوب و



پیش از همراهی با موسیقی سابقه‌ای نداشت. من نیز برای نوشتن ترانه و تبدیل آن به کتاب، هیچ‌گاه عجله‌ای ندارم. آخرین اثرم را که انتشارات نگاه منتشر کرد، تمام کارنامه من از آغاز تا سال ۱۳۹۶ را در برمی‌گرفت. پس از آن هم احتمال دارد تا ۱۰ سال دیگر به سمت چنین مجموعه‌ای نروم.

علیشیری بر این باور است لزوماً عامیانه بودن به معنای سطحی و مبتذل بودن نیست و درباره عامیانه شدن ترانه‌ها چنین توضیح می‌دهد: من عامیانه‌شدن ترانه و به‌ویژه موسیقی پاپ را نکته

۲۹ سال زندگی با «حاج رجب»

گفت‌وگو با نویسنده کتاب «بابا رجب» که خاطرات شفاهی همسر شهید رجب محمدزاده را نوشته است

لیلا کوچک‌زاده

«نتوانستم همه حرف‌ها را بزنم، زندگی با تو حاج آقا طعم نان و تنور داشت. داغ و تازه، الان هم که رفتی، انگار هستی، نرفتی. حسرت یک بوسه و بغل از بیچه‌ها در شما ماند. بیچه‌ها وقتی کوچک هم بودند، برای بوسیدنشان شک داشتید. با ترسیدن بیچه‌ها شما را از گرمای بغل آن‌ها محروم کرد یا برخورد نگاه‌های آن‌ها به صورت... من برای همه دختران سرزمین ایران، صبر پای زندگی‌های عاشقانه‌شان را از خدا می‌خواهم. زندگی یکی دو روز نیست، یک عمر است. این را هم من و شما ثابت کردیم. حاج آقا همین امروز هم با یاد تصویر صورت مبهم تو همه روز را شب و شب را روز می‌کنم. خدا! تو قبول کرد، از من هم قبول کند.»

این جملات، دل‌نوشته طوبی زرن‌دی، همسر شهید رجب محمدزاده معروف به بابا رجب در ابتدای کتابی به همین نام است. کتاب «بابا رجب» خاطرات شفاهی این بانوی فداکار از ۲۹سال زندگی در کنار مردی است که به گفته او صورتی مبهم داشت. جانبازی که مردم خیلی دیر، فهمیدند صورتش زخمی جنگ است و با حرف‌هایشان آزرده‌اش کردند و خیلی دیر، در کنار خانواده‌اش ایستادند.

با نویسنده کتاب «بابا رجب»، نسرين رجب‌پور، درباره داستان زندگی مردی گفت‌وگو کردیم که چهره نداشت و مظلومانه سال‌ها در حصار خانه‌اش زندگی کرد. این کتاب را نشر ستاره‌ها در ۲۳۹صفحه و در ۱۰۰۰نسخه، به تازگی منتشر کرده است.

● ۴سال در راه مدرسه بابا رجب را می‌دیدم نسرين رجب‌پور، نویسنده کتاب بابا رجب که متولد سال ۱۳۶۳ است، درباره شهیدی نوشته که چهارسال تمام او را در راه دبیرستانش می‌پایه و نمی‌دانسته چه بلایی بر سر صورت این مرد آمده است. او در تعریف آن روزها می‌گوید: همیشه در راه برگشت از مدرسه

دور صورتش چپیه بسته بود.

بودم، فرق داشت. من هم سرم را پایین

می‌انداختم و بدون اینکه نگاهش کنم از

صورتش با همه کسانی که تا آن روز دیده

مردی را می‌دیدم که کلاه گذاشته و

درباره «زن‌ها فرشته‌اند ۲» اثر تازه آرش معیریان که در شبکه نمایش خانگی اکران می‌شود

بازنمایی فرهنگی روزگار کنونی ما

فرح‌بخش همه چیز را فدا می‌کند تا از کمک دولتی بی‌نیاز بماند؛ عجیب و تأسف‌آور اما این است که شبه‌فیلم‌های شایلونی و مقوایی این زوج سینمایی، اغلب فروش‌های شایلونی و مقوایی این زوج سینمایی،

پس تأمین هزینه‌های خودشان برمی‌آیند.

اگر به این باور عمومی معتقد باشیم که آثار مهم و درجه یک سینما بازنمایی جهان فکری فیلم‌ساز هستند و آثار عامه‌پسند به انعکاس سلیقه عمومی و دغدغه‌های موجود در بطن جامعه می‌پردازند، «زن‌ها فرشته‌اند ۲» اثری لقب می‌گیرد که حتی از سینمای عامه‌پسند هم یک مرحله پرت‌تر است؛ زیرا صرفاً توجه خود را به بازسازی‌اطوارهای موجود در کف جامعه و فضاهای مجازی معطوف کرده و با تکه‌چسبانی دمدته‌ترین شوخی‌های رایج در محافل خانوادگی و گروه‌های مجازی، در کنار تولید نازل‌ترین کلیپ‌های شبیه به دابسمش، به

یک مجموعه ویدئویی هشتادوسه دقیقه‌ای رسیده است؛ مجموعه‌ای مغشوش و ضدفرهنگی که سخت می‌توان نام فیلم بر آن نهاد. همان‌طور که از نام فیلم برمی‌آید، اثر تازه آرش معیریان یک بازسازی بی‌کیفیت از فیلم متوسط «زن‌ها فرشته‌اند»، محصول سال ۱۳۸۶ به کارگردانی شهرام شاه‌حسینی و تهیه‌کنندگی مشترک حسین فرحبخش و عبدا... علیخانی است که یارکشی مردانه – زنانه و دامن زدن به حس انتقام‌جویی زنان از مردان را بازتولید می‌کند. پیرنگ اصلی این فیلم، با اهانتی نابخشودنی به مفهوم خانواده، بر روی نقشه انتقام‌دو زن سوار است که با قصد بازسازی حقوق تضییع‌شده‌شان، یک توطئه برنامه‌ریزی شده را طراحی می‌کنند. این فیلم در گام نخست، مردانی بی‌بندوبار و بی‌مسئولیت را نمایش می‌دهد که زنان خود را بدون پرداخت

منفی نمی‌دانم و اعتقاد دارم موسیقی پاپ، موسیقی عامه مردم است و باید عامه مردم بشنوند و ببیزند. این ترانه‌سرا، رسانه را مهم‌ترین ابزاری می‌داند که سلیقه مردم را شکل می‌دهد: سال‌هاست که در مهم‌ترین رسانه جمعی کشورمان، یعنی صداوسیما، به موسیقی بی‌توجهی می‌شود. در رادیو نیز برخلاف اینکه در بین برنامه‌سازان علاقه‌مندی جدی به موسیقی وجود دارد ولی عملاً کمترین توجه به موسیقی خوب صورت می‌گیرد و سطحی‌ترین انواع موسیقی در حال تولید و انتشار است. طبیعی است که این مسئله باعث می‌شود تا سطح سلیقه مخاطب کاهش یابد.

کنارش می‌گذشتم. تا اینکه وقتی اواخر اردیبهشت سال ۱۳۹۶، نگارش زندگینامه شهید رجب محمدزاده را شروع کردم، هنوز نمی‌دانستم جانبازی که حدود چهارسال پیش از سوی رسانه‌ها به مردم معرفی شد و من هم او را مثل بسیاری از مردم ایران «بابا رجب» می‌شناختم، همان کسی باشد که روزهای زیادی از کنارش می‌گذشتم و هرگز فکرش را نمی‌کردم وضعیت صورتش حاصل دفاع از هزاران تن مثل من باشد.

گرچه در هنگام نوشتن کتاب، بابا رجب به رحمت خدا رفته بود و این آرزو برای من باقی ماند که کاش در دوران حیات بابا رجب این کتاب را می‌نوشتم و او را از نزدیک می‌دیدم.

● دیگر حرفی ندارم

رجب‌پور برای نوشتن این کتاب دو سال با خانواده شهید محمدزاده در ارتباط بوده است و کتاب از زبان طوبی زرن‌دی و به شیوه اول شخص، روایت می‌شود. این نویسنده درباره روند نوشتن کتاب می‌گوید: وقتی برای گفت‌وگو با همسر شهید محمدزاده به خانه‌شان رفتم، تمام زندگی مشترکشان را که حدود ۲۸سال طول کشیده بود، در کمتر از یک ساعت خلاصه کردند و بعد گفتند دیگر حرفی ندارند. یک هفته بعد دوباره به سراغشان رفتم و سعی کردم متقاعدشان کنم که با جزئیات همه مطالب را از اول برایم تعریف کنند و جلسات را ادامه دادیم ولی در این مدت وقتی با ایشان تماس می‌گرفتم، می‌گفتند «اگر برای مهمانی تشریف بیاورید، قدمتان روی چشم. ولی من دیگر برای گفت‌وگو حرفی ندارم.» درنهایت کم کم جلسات را با حضور فرزندان‌شان برگزار کردم که در مرور خاطرات و جزئیات کمک بزرگی به من کردند. از طرفی در مراحل تدوین کتاب با جانباز دیگری از جنگ تحمیلی به نام محمد نودری مرندیز که اهل بجنستان بود و او هم از ناحیه فک و صورت آسیب دیده بود و روزهای زیادی در بیمارستان فاطمه‌الزهرای تهران کنار شهید بابا رجب با درد جانبازی زندگی کرده بود، گفت‌وگو کردم.



مهریه طلاق می‌دهند. در این زمان، دو زنی که به طور اتفاقی با هم آشنا شده‌اند، با شیوه‌ای که در جامعه رسماً کلاهداری و اغفال نامیده می‌شود، هر کدام به سراغ همسر سابق دیگری می‌روند تا با در باغ سبز نشان دادن به مردان سست‌عنصر قصه، به اصطلاح حقوق خود را پس بگیرند و مردهای